

# سیمای معلم در آئینهٔ اجتماع

دکتر غلامعلی سرمد

## ۳. لزوم همپایی معلم با دیگران یا ...؟

لابد شما هم این ضرب‌المثل را شنیده اید که: خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو. همچنین، شاید این نکته را شنیده باشید که عده‌ای می‌گویند: خواهی که شوی رسوا، همرنگ جماعت شو. ولی آیا تاکنون از خودتان پرسیده‌اید که ضرب‌المثل درست است یا نکتهٔ مخالف آن؟

می‌دانید که خاستگاه هیچ ضرب‌المثلی را در هیچ زبانی نمی‌توان به سادگی پیدا کرد. در واقع پیدا کردن سرآغاز رواج یک ضرب‌المثل ممکن است محال باشد. همچنین، می‌دانید که به عقیدهٔ زبان‌شناسان، کلمات و اعداد و عبارات و مطالبی که در بین مردم رواج پیدا می‌کند، گاه با عقل و منطق هیچ رابطه‌ای ندارد، اما پاک کردن ذهن مردم در خصوص آن تقریباً عملی نیست. برای مثال، شاید هیچکس نتواند ثابت کند عدد ۱۳ با سایر اعداد چه تفاوتی دارد، اما عدهٔ زیادی از مردم آن را نحس می‌دانند. اگر شما هم حوصله و وقت داشته باشید، می‌توانید از عده‌ای (مثلاً پنجاه نفر) پرسید آیا عدد ۱۳ را نحس می‌دانند یا خیر. سپس از آنهایی که پاسخ «بلی» می‌دهند، پرسید دلیل نحس بودن این عدد چیست؟ مسلماً پاسخی جز این نخواهید شنید که «همه می‌گویند»، «از قدیم می‌گفته‌اند»، «یک باور همگانی است»، و از این قبیل.

از سوی دیگر، می‌دانید که تمام ضرب‌المثلها درست نیست، کم‌اینکه باورهای مردم هم همیشه درست نیست. به بیان دیگر، صرف اینکه عدهٔ زیادی یک مطلب را می‌گویند یا به آن باور دارند، نمی‌تواند

دلیل صحت آن مطلب باشد.

مثلاً با رها شنیده‌ایم که می‌گویند: «به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است». اما به خوبی می‌دانید که به دلایل متعدد از جمله نکات زیر این سخن غلط است:

۱. اگر آسمان را گستره‌ای بی‌انتهای بر فراز زمین تعریف کنیم و فقط از بعد «رنگ» به آن بنگریم، بی‌توید رنگ آسمان در همه‌جا مشابه نیست، چرا که آسمان ابری با آسمان بی‌ابر دو رنگ (یا حتی چند رنگ) متفاوت دارد. ۲. اگر آسمان را فقط به رنگ آبی و عاری از هر ماده‌ای در نظر بگیریم، در ساعات مختلف روز و شب رنگ آبی آن به یک صورت به نظر نمی‌رسد.

۳. اگر آسمان را به مفهوم «بالا» یا آنچه برتر و والاتر است در نظر بگیریم، بالاها، برترها، و والاترها الزاماً به یکدیگر شباهت ندارد. برای مثال، اگر یک معلم چنین سخنی بگوید و منظورش از آسمان، مدیر مدرسه‌اش باشد، به هیچ‌وجه نمی‌توان گفت که مدیر مدرسه او شبیه مدیر مدرسه یا مدرسه‌های دیگر است.

۴. اگر آسمان را به مفهوم «سازمان» در نظر بگیریم، باز هم این ضرب‌المثل غلط است. به عنوان نمونه، اگر یک معلم از جؤ مدرسه‌اش راضی نباشد، و این ضرب‌المثل را بگوید، هیچ تضمینی وجود ندارد که اگر به مدرسهٔ دیگر رفت، اوضاع مشابه مدرسهٔ قبلی یا مغایر آن باشد، بلکه احتمال دارد مدرسهٔ جدید حال و هوایی از نوع شق سوم داشته باشد.

حال، اگر از یک زاویهٔ دیگر به ضرب‌المثلها نگاه کنیم، به اینجا می‌رسیم که

سرآغاز آن به سخنان شفاهی کسانی که به هر دلیل مردم برای آنها ارزش قایل می‌شوند، به آثار مکتوب اعم از نظم و نثر، به ارزشهای اخلاقی و مذهبی، به سنتها و مانند آن باز می‌گردد. بنابراین، شاید گفتن این حرف درست باشد که هر ضرب‌المثل ابتدا از زبان یا قلم یک نفر شنیده یا خوانده شده، اما چون شنوندگان یا خوانندگان از لحاظ ذهنی خود را هماهنگ با نویسنده یا گویندهٔ این نکته دیده‌اند، آن نکته را بارها تکرار کرده‌اند و در نتیجه باعث رواج آن در بین مردم شده است. به این ترتیب، عده‌ای آن نکته را می‌گویند و می‌نویسند و معمولاً به خاستگاه یا سرآغاز آن کاری ندارند.

و اما در زمینهٔ آنچه در قلمرو کلاس درس و شغل معلمی جریان دارد، بد نیست اشاره کنیم که به طور کلی می‌توان معلمان را به گروه‌های زیر تقسیم کرد:

۱. معلمانی که سعی دارند شبیه دیگران باشند و تا حد امکان می‌کوشند بین رفتار آنها با دیگران تضاد بروز نکنند. این قبیل معلمان یا اصولاً در جلسه‌هایی نظیر شورای مدرسه یا دانشگاه شرکت نمی‌کنند، یا در این نوع جلسه‌ها تا حد ممکن سکوت اختیار می‌کنند، یا حداکثر سخنی که می‌گویند، تأیید گفته‌های دیگران است. طبعاً، این قبیل معلمان از ضرب‌المثلی که در آغاز مقاله اشاره شد، پیروی می‌کنند، زیرا به تصور آنها عدم همپایی با دیگران موجب می‌شود که بین آنها و دیگران فاصله بیفتد. به این قبیل معلمان، میانه‌رو هم گفته می‌شود.

۲. معلمانی که همیشه سعی دارند استقلال خود را حفظ کنند و به جز در موارد

خود را به طور معمول به جریان حوادث می سپارند و در عین حال سعی دارند با تلاشی بی ثمر خود و منافع خود را حفظ کنند.

### روش کدام گروه بهتر است؟

شاید برای شما هم در ضمن مطالعه گروهبندی فوق این سؤال پیش آمده باشد که در بین ۴ دسته معلم یاد شده کدام یک روش بهتر و مناسبتری دارند، یا به عبارت دیگر، راه و رسم کدام یک را می توان یسا می بایست برگزید و به جواناتر ها توصیه کرد؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: به طوری که می دانید در بحث از روابط انسانی نمی توان همواره یک راه حل «بهترین» معرفی کرد. به بیان دیگر، در روابط انسانی نمی توان «آچار فرانسه ای» پیدا کرد که با هر پیچی تنظیم شود و همه کاره و همه فن حریف باشد. از سوی دیگر، با نگاهی دوباره به گسروهمهای چهارگانه، به این نتیجه می رسیم که روش هر گروه معایبی دارد که تعدادی از آنها به شرح زیر است:

۱. گروه یک افرادی دنباله رو بوده، تقریباً هیچوقت به معنی دقیق کلمه بالغ (۶) نمی شوند. این افراد را در شرایط سالم اجتماعی کسی آنقدرها جدی نمی گیرد، زیرا بود یا نبودشان در جمع یکسان یا به اصطلاح علی السویه است.

۲. گروه دو به طور معمول دوستان بسیار معدودی دارند، زیرا اتکاء به نفس و غرور نسبی آنان را همه نمی توانند تحمل کنند. به علاوه، در شرایط حاد یا بحرانی مشکلات این افراد در راه انطباق خود با اوضاع و احوال بسیار زیادتز از دیگران است.

۳. گروه سوم در شرایط عادی آنقدرها خوشنام نیستند، کسی به سادگی با آنان دوست نمی شود، تقریباً هیچکس آنها را جدی نمی گیرد، به قول و قرار آنان اعتمادی نیست، و به سادگی ممکن است به صف مخالفین بپیوندند.

۴. و بالاخره افراد گروه چهارم را معمولاً آدمهایی بی خاصیت می دانند، به دوستی آنان اعتمادی نیست، خشم و مهرشان را جدی نمی توان گرفت، و به قول معروف زنده و مرده آنها صد تومان هم نمی ارزد. بنابراین، در پاسخ به سؤال یاد شده باید از

رای نظیر ثبات ماکارونی پخته» (۲)، و ازه هایی نظیر تلون شخصیت، هر دم رای، دمدمی مزاج، خود مدار (۳)، و مانند آن از جمله صفات این گونه معلمان است. اینان در کلاس درس نیز به سرعت تغییر موضع می دهند و مثلاً اگر در کلاس دبیرستان یا دانشگاه بحث در گیرد، مرتباً از طرفین قویتر بحث حمایت می کنند و تقریباً هیچوقت نمی توانند رای یا نظری قاطع ابراز دارند.

۴. معلمانی که به اصطلاح به عرب و عجم کاری ندارند و بی تفارت تر از آن هستند که بخواهند بدانند پیرامون آنها چه می گذرد. اینها معمولاً افرادی کم اطلاع از اوضاع اجتماعی و سیاسی بوده، فقط تا حدودی نسبت به شرایط اقتصادی از خود حساسیت نشان می دهند. این حساسیت هم بدان سبب نشان داده می شود که با نیازهای اولیه یا بدنی آنان ارتباط دارد.

وجه تمایز این گروه با معلمانی که در شماره یک از آنها نام بردیم، آن است که گروه شماره یک به تعبیر روان شناسان فعال اند و دانسته و از روی قصد و اراده اقدام می کنند، حال آن که گروه شماره ۴ منفعل (۵) بوده،

استثنایی تسلیم رای دیگران نشوند. در این موارد استثنایی هم بدان سبب تسلیم می شوند که دانش یا منطق یا زور طرف مقابل بسیار زیادتز از خودشان باشد. در غیر این صورت، راه خودشان را می روند، از اراده و خواست خودشان پیروی می کنند، و همبایی با دیگران را نوعی سرشکستگی برای خود می دانند. اینها به گروه سرسخت یا سخت سر، یا کسانی که همبایی با اکثریت را مایه رسوایی می دانند، تعلق دارند.

۳. معلمانی که به هیچیک از دو گروه فوق تعلق ندارند، بلکه به تناسب شرایط زمانی و مکانی یا هم رنگ جماعت می شوند، یا در صف مخالف جمع قرار می گیرند. به این گونه معلمان ابن الوقت می گویند. همچنین، این ضرب المثل فارسی درباره آنها صادق می کند که «نان را به نرخ روز می خورند». در توضیح ویژگیهای این قبیل معلمان می توان گفت: آنها بیش از هر چیز به منافع خودشان می اندیشند و بنابراین هر رفتاری که در جمع از آنها سر می زند، تابعی است از عمل دیگران و هدف اساسی آن جلب نفع شخصی است. یک روان شناس به این قبیل افراد می گوید: «شخصیتهایی با ثبات

گروه دیگری نام برد که روش آنها پاسخ سؤال ما باشد؛ عنوان این گروه را «انعطاف پذیر» گذاشته ایم و اینک اندکی با ویژگیهای آنان آشنا می شویم.

افراد گروه انعطاف پذیر بدان سبب به تناسب شرایط زمان و مکان رفتار می کنند که با استفاده از شامه ای قوی اوضاع و احوال را درک کرده، جهت حرکت خود را با آن منطبق می سازند. بنابراین، در همین آغاز بحث معلوم می شود با گروه این الوقت بسیار فاصله دارند؛ اینها به شیوه ای عاقلانه و برای همپایی با شرایطی که پیش آمده از خود انعطاف نشان می دهند نه اینکه پیرو خواست شخصی باشند. به عبارت دیگر، انسان انعطاف پذیر کسی است که بتواند در هر شرایطی بهترین راه حل را برگزیند. با یک مثال موضوع روشن می شود:

معلمی را در نظر بگیرید که در دوره دبیرستان ریاضی تدریس می کند. روزی پدر یکی از شاگردان دقیقاً در ساعت بیکاری این آقای دبیر و مقارن زنگ تفریح وارد می شود و پرخاش کنان علت کم شدن نمره پرسش را جویا می شود. آقای دبیر با لحنی بسیار آرام و وضعیت پسر را توضیح می دهد و پدر با عذرخواهی از مدرسه خارج می شود. دو روز بعد پدر یگری وارد می شود و با همان روحیه پرخاشگری مسأله ای مشابه مطرح می کند. این بار آقای دبیر با لحنی تندتر از پدر دانش آموز، و به شیوه ای که نهایت قدرت یا به قول همکاران «طلبکاری» در آن موج می زند، به او پاسخ می دهد و چنان تهدیدش می کند که مرد ناچار عملاً از مدرسه می گریزد.

همکاران تعجب کنان از آقای دبیر ریاضی علت را می پرسند و او پاسخ می دهد: من با شناختی که طی سالها گفت و شنید با والدین دانش آموزان پیدا کرده ام، در هر ملاقات روش برخورد را با هر پدر یا مادر تعیین می کنم. پدر نخست از جمله آدمهایی بود که باید در جهت مخالفش حرکت می کردم تا بین ما برخورد ایجاد نشود. او به سادگی تسلیم نمی شد، چون آدمی لجباز و قدرت طلب است. اما پدر دوم از جمله آدمهایی است که اگر به آنها میدان فعالیت داده شود، بسیار تند می روند. به همین دلیل، تصمیم گرفتم پیش

از آن که زیاد از من دور شود، با پرخاشی تندتر و لحنی شدیدتر در برابرش بایستم.

دبیر ریاضی یاد شده به گروه افسراد انعطاف پذیر تعلق دارد، زیرا به نیروی اندیشه و تخیل و تجربه در هر شرایطی راه مطلوب مقابله با مسأله را پیدا می کند. نمونه های این افراد را در هر حرفه ای می توان مشاهده کرد. برای مثال، یک آقای پزشک می گفت که دو برادر از بیماران من هستند. یکی از آنها نه فقط پول «ویزیت» نمی دهد، بلکه انتظار دارد اگر در مطب دارو داشته باشم، قسمتی از نسخه اش را هم بپیچم. برادر دیگر نه تنها ویزیت می پردازد، بلکه تقریباً همیشه معناً به من بدهکار است، زیرا به بهانه های مختلف علت بیماریش را در خودش و آزمندیش پیدا می کنم، می داند چرا؟ برادر اول از آن دسته آدمهایی است که دهانشان قفل و کلید ندارد. این قبیل افراد نمی توانند جلوی زبان خودشان را بگیرند. در نتیجه، چون به من ویزیت نمی دهد و مقداری هم داروی مسجانی می گیرد، در همه جا از مهارت و دانش و خوبی من تعریف می کند. این کار، صرف نظر از سایر محاسن، نوعی تبلیغ برای من است، اما برادر دوم تاجر است و ارزش هر چیز را با پول می سنجد. از این رو، ناچارم هر وقت به من مراجعه می کند، علاوه بر پول ویزیت، مبالغی هم برای معاینه های اضافی و فشار خون و «چک آب» دهان و دندان که البته جزء حرفه ام نیست، ولی او نمی فهمد و مانند آن از او بگیرم.

از آقای پزشک پرسیدم: این پولی که می گیرید، حلال است؟ گفت: حلالش می کنم! در هر روز و هفته دهها مریض بینوا دارم که می دانم پول خرید دارو ندارند. با پول آن آقای تاجر برای این قبیل بیماران دارو می خرم. اما جالب این که آقای تاجر در همه جا از حذقت و دقت من تمجید می کند!

با توجه به آنچه گذشت، تصور نمی رود شما معلم عزیز در پیدا کردن پاسخ سؤال ابتدای مقاله، و نیز در انتخاب راه خودتان - و احیاناً در تغییر مسیری که تا حال طی می کرده اید مشکلی داشته باشید، نه؟

یادداشتها

۱. در این مقاله «معلم» لفظ عام است و از مری مهد کودک تا استاد دانشگاه را شامل

می شود.

۲. این سخن از دوروتی را جز است در کتاب روان شناسی کودک، ترجمه و اقتباس غلامعلی سرمد، تهران: نشر آوای نور، ۱۳۷۳، فصل شخصیت.

۳. خودمداری (= خودمحوری، خود محورینی، خودمحورپنداری یا به تعبیر اخلاقیون خودخواهی و خودپسندی) از اصطلاحات روان شناسی شخصیت و رشد است که علاقه مندان می توانند برای ملاحظه جهات منفی (و گاه مثبت) آن به کتب مذکور مراجعه نمایند.

۴. از نیازهای انسان طبقه بندیهای چندی انجام شده که از جمله می توان به طبقه بندی سه وجهی نیازهای اولیه، ثانوی و کلی اشاره کرد. اما در این مقاله، هدف اشاره ای است به سلسله مراتب نیازها به تعبیر آبراهام مزلو، طبق این تقسیم بندی، نخستین مرتبه را نیازهای جسمانی مانند هوا، آب، غذا و پوشاک تشکیل می دهد، حال آن که خودشناسی و رسیدن به اوج کمال در حد توان (تحقق خویشتن = خودیابی) در مرتبه پنجم قرار دارد. برای اطلاع بیشتر از این مقوله، ر. ک. کتب متعدد روان شناسی و رفتار سازمانی از جمله کتاب زیر:

- فرود لوتانز. رفتار سازمانی، ترجمه غلامعلی سرمد، تهران: مؤسسه بانکداری ایران، ۱۳۷۲، فصل انگیزش

۵. به ترتیب از اژه های active و passive معادل انگلیسی (و فرانسه) این دو اصطلاح است که اولی بر خودکاری و استقلال عقلانی دلالت دارد، حال آن که دومی از دنباله روی حکایت می کند. برای مثال، معلم فعال به علاج واقعه پیش از وقوع عقیده دارد. در صورتی که معلم فعل پذیر پس از آن که دچار مشکل شد، به فکر چاره می افتد؛ اولی از ابتلا به سرما خوردگی پیشگیری می کند. اما دومی بعد از آنکه سرما خورد، و مدتی خود را به مختصر داروی موجود در خانه سرگرم کرد، به فکر پزشک می افتد.

۶. به طور کلی در جامعه ما چهار نوع بلوغ داریم: بلوغ مذهبی، بلوغ سیاسی (مثل شرکت در انتخابات)، بلوغ اجتماعی (۱۸ سالگی)، و بلوغ عقلی که طبق سنت آن را چهل سالگی دانسته اند.